

پاسداشت اصول دادرسی در داوری

(نقدی بر رأی صادر شده از شعبه ۲۰۶ دادگاه عمومی تهران)

حسن کیا^۱

چکیده:

رأی شعبه ۲۶۵ دادگاه عمومی تهران از جهت توجه به جهات نامنصوص نادرستی رأی داور شایسته گرامی داشت است. این رأی در بخشی که پاس داشت اصول بنیادین دادرسی در داوری را بایسته دانسته است و دربخشی دیگر که به بایستگی موجه و مدلل بودن رأی داور اشاره دارد و پاس نداشتن آنها را دستاویز نادرستی رأی داور دانسته، دقیق و درست است و این نکته که این امور از حقوق باشندگان داوری است و بی توجهی به آنها خلاف مقررات موجد حق است و حقی را که قانون گذار برای کسان شناخته مورد بی مهری قرار داده و این همان بند یک ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی است. پس دادرسی گرامی، هم در راه یافتن دستاویزها و هم در انطباق آن بر قانون، راه را به درستی پیموده است. در بخشی که دو بار رأی دادن داور را ناهمسو با بنیاد فراغ دادرسی دانسته و قاعده پیش گفته را بدون نص، به داوری گسترش داده است از نگاه نگارنده به درستی نپیموده و قاعده فراغ دادرسی به گونه روان در رسیدگی دادرسان دولتی، در داوری جریان ندارد، چون داوری بر پایه آهنگ و خواست دوسو بوده و از بندوبست رسیدگی در دادگاههای دولتی رها می باشد، به همین خاطر است که طرفین حتی می توانند به همداستانی یکدیگر، رأی داور را کلی یا جزئی بی اعتبار کنند و قیاس دادرسی و داوری و گسترش فرمانهای دادرسی به داوری، آن هم بدون آشکارگویی قانون گذار، جایگاه گمان مندی و به نگاه نگارنده توجیه پذیر نیست.

کلیدواژه‌ها: اصول دادرسی، جهات نامنصوص، فراغ داور، موجه بودن، مدلل بودن.

۱. دکترای حقوق خصوصی از دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی و مدرس دانشگاه

درآمد

رای داور با این که پژوهش‌پذیر نیست، اما قانون‌گذار برای پاسداری از حقوق دو سوی داوری و جلوگیری از بیرون شدن داور یا داوران از چارچوب قوانین دستوری و بنیادهای داتیک، آن را در زمینه‌هایی گسست‌پذیر دانسته است، این دستاویزها در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی شمارش شده‌اند. جز این دستاویزهای هفت‌گانه، دستاویزهای دیگری چون موجه و مدلل نبودن رأی داور بر بنیاد ماده ۴۸۲ قانون پیشگفته، یا پاس نداشتن بنیادهای دادرسی می‌تواند دستاویزی برای گسیختن رأی داور باشد، در دادنامه پیش رو دادگاه رأی داور را گسیخته است و در توجیه رأی خویش به چند دستاویز دست‌یازیده است، نخست؛ دست‌یازی به ماده ۲۶۵ قانون پیش‌گفته و این که داور یا داوران باید نشانزد شده و پذیرش آنان گرفته شود و اگر چنین نشود می‌تواند به ساختمان رأی داور آسیب جدی وارد شود. دو دیگر آن که پاس نداشتن آیین فراغ دادرسی با این استدلال که داور پس از رسیدگی نخستین به آن پرونده بیگانه شده و جز در زمینه‌هایی ویژه که قانون‌گذار پروانه داده است توان دست‌اندازی در پرونده را ندارد و چون در این پرونده داور دو بار رسیدگی کرده، رسیدگی پسین ارزنده نخواهد بود و این که داور بنیادهای دادرسی چون اصل رویرویی و حق دفاع را پاس نداشته است. سه دیگر آن که رأی داور موجه و مدلل نبوده و با قوانین ایجادکننده ناساز است. بر این بنیادها دادرسی رأی گسست‌خواسته را با گواهمندی به ماده‌های ۴۸۲ و بندهای ۱ و ۳ و ۶ ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی گسیخته است. اکنون در این پژوهش بنا داریم به بررسی رأی دادگاه با نگاهی به مواد استنادی بپردازیم، پرسشهایی که در این پژوهش به دنبال پاسخ آنها هستیم اینهاست: ۱- آیا گزینش داور و پذیرش او در زمان تنظیم قرارداد یا داوری‌نامه بایسته است و در انگاره پاسخ بلی، کیفر نادیده گرفتن آن چیست؟ ۲- اثر پاس نداشتن بنیادهای دادرسی چون اصل تناظر و یا حق دفاع بر رأی داور چیست؟ ۳- توجیه و مدلل نبودن رأی چه اثری بر رأی داور دارد؟ ۴- در داوری بنیاد بر مره است یا تکرار و بنیاد فراغ دادرسی در داوری چه جایگاهی دارد؟

پلان معرفی شود در این پژوهش نخست دادنامه نخستین موضوع بررسی به اشتراک گذاشته شده، سپس ماده ۴۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی که بخشی از بنیاد استدلال دادگاه صادرکننده رأی است تحلیل می‌شود. سپس تر بنیاد حقوقی فراغ دادرسی و امکان تسری آن به داوری بررسی خواهد شد. پس از آن به بایستگی پاسداست اصول دادرسی در داوری پرداخته خواهد شد. پس از آن به لزوم موجه و مدلل بودن رأی داور بر بنیاد ماده ۴۸۲ قانون پیش‌گفته خواهیم پرداخت و ضمانت اجرای آن را خواهیم گفت و در پایان تحلیل نهایی خود از رأی را با توجه به موارد پیش‌گفته به دست خواهیم داد.



دادنامه نخستین

[به تاریخ ۱۳۹۲/۶/۱۸ - ۱ آقای م.ع. ۲. خانم الف.ع. دادخواستی به طرفیت آقای ش.الف. به خواسته اعتراض به احکام داوری و صدور حکم مبنی بر ابطال آراء داور به جهت صدور رأی مخالف قوانین موجد حق، بدو تقاضای صدور قرار توقف اجرای حکم داوری را تقدیم نمودند. توجهاً به مدارک و مستندات ابرازی طرفین دعوا، آراء داوری صادر به دلایل مطروحه درخور تأیید نیست و قابل ابطال است. اولاً: به موجب مدلول ماده ۴۶۵ ق.آ.د.م. اگر چنانچه طرفین در ابتدای انعقاد قرارداد شرط داوری را با داور معین پیش‌بینی می‌کند بایستی قبولی داور و یا داوران خود را اخذ کند درحالی‌که در قرارداد مشارکت که مفروغ‌عنه فیما بین طرفین می‌باشد داور مرضی‌الطرفین را در قرارداد خواهانها معین نمودند و قبولی داور را اخذ نکردند علاوه بر آن تنظیم‌کننده قرارداد شخص به غیر از داور صادرکننده رأی داوری است، در ثانی یکی از اصول و قواعد مشترک مرجع داوری و مرجع قضایی رعایت قواعد فراغ داوری می‌باشد داور با صدور رأی در موارد اختلافی طرفین قرارداد حق صدور رأی مجدد ندارد مگر صدور رأی اصلاحی آن هم با شرایط خاص مقرر در ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م. که صدور رأی دوم علی‌رغم تنظیم صورت‌جلسه با خواهانها فاقد وجاهت قانونی بوده و از اختیارات داور نیست چه آن‌که داوری از امور استثنایی است و تابع قواعد و مقررات داوری می‌باشد علاوه بر آن رأی اولیه نیز بدون رعایت اصل تناظر و اصل حق دفاع بر خواهانها صادر گردیده است، به موجب اصول حاکم بر دادرسی داوری در صورتی که داور اصول دادرسی را که به منزله تضمین‌کننده برابری طرفین و داور در هر نوع دادرسی رعایت نکند رأی صادره غیرمعتبر تلقی خواهد شد ثالثاً رأی داوری همان‌طوری که خواهانها مفصلاً بیان نمودند موجه و مستدل نیست و در صورتی که موجه و مستدل نباشد به دلالت ماده ۴۸۲ ق.آ.د.م. خلاف قوانین موجد حق است، لذا دادگاه بنا به مراتب دعوی خواهان را مشمول بر صحت تشخیص و مستنداً به مواد ۴۸۲ و ۴۸۹ و بند ۱ و ۳ و ۶ ق.آ.د.م. حکم بر بطلان آراء

داوری صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره حضوری و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در محاکم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

رئیس شعبه ۲۰۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران]

۱- بررسی ماده ۴۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی

دادگاه صادرکننده رأی در بخشی از استدلال خویش، برگسست رأی داورى چنین گفته است: «اولاً به موجب مدلول ماده ۴۶۵ ق.آ.د.م. اگر چنانچه طرفین در ابتدای انعقاد قرارداد شرط داورى را با داور معین پیش‌بینی می‌کنند بایستی قبولی داور و یا داوران خود را اخذ کنند درحالی‌که در قرارداد مشارکت که مفروغ‌عنه فیما بین طرفین است داور مرضی‌الطرفین را در قرارداد خواهانها معین نمودند و قبولی داور را اخذ نکردند علاوه بر آن تنظیم‌کننده قرارداد شخص به غیر از داور صادرکننده رأی داورى است.»

ماده ۴۶۵ قانون پیش‌گفته می‌گوید: «در هر مورد که داور یا داوران وسیله یک طرف یا طرفین انتخاب می‌شود، انتخاب‌کننده مکلف است قبولی داوران را اخذ کند، ابتدای مدت داورى روزی است که داوران قبول داورى کرده و موضوع اختلاف و شرایط داورى و مشخصات طرفین و داور به همه آنها ابلاغ شده است.»

نگاهی به چگونگی نگارش این ماده، چند نکته را آشکار می‌کند که در رأی مورد بررسی، از نگاه دور مانده است. نخست آن‌که: گزینش داوران همزمان با سامان‌دهی قرارداد بایسته نیست و به همین خاطر است که در آغاز این ماده گفته شده: «در هر مورد که...» یعنی مواردی هم شدنی است داور یا داوران گزینش نشوند. به دیگر سخن، میان پذیرش شیوه رسیدگی داورى با گزینش داوران تفاوت وجود دارد. بر همین بنیاد است که داورى را به مطلق (رها) و مقید (بند دار) بخش کرده‌اند، درگونه نخست آهنگ دوسو تنها پذیرش رسیدگی از راه داورى است و داور یا داوران نشانزدی گزینش نمی‌شوند و درگونه دوم همداستانی بر داورى به شرط داورى کس یا کسان ویژه‌ای است که هر دو سو داورى و

میانداری آنان را پذیرفته‌اند و نه مطلق داوری به دست هر کس.

دو دیگر آن‌که: خویش‌کاری گزینش‌کننده داور(ان) به گرفتن پذیرش او(آنان) همزمان با قرارداد بایسته نیست، بلکه آن پذیرش را می‌توان در هنگام آشکار شدن چالش گرفت و به همین خاطر است که قانون، آغاز داوری را زمان پذیرش داور یا داوران اعلام داشته است. چه؛ شایدهی است چالش میان دو سو پس از چندماه و چند سال پس از سامان قرارداد رخ دهد و اگر پایه را پذیرش در هنگام قرارداد در بگیریم زمان داوری به پایان می‌رسد و بی‌گمان آهنگ دو سو این نیست. پس ناهمسو با استدلال دادرسی دهنده رای، گزینش نکردن داور یا داوران و یا نستاندن پذیرش آنها در گاه قرارداد، دستاویزی برای نادرستی رأی داوری نیست.

سه دیگر آن‌که: دادرسی یکی نبودن سامان‌دهنده قرارداد پایه با داور دهنده رأی را نیز گویا دستاویزی برای نادرستی رأی داور دانسته است که این استدلال نیز پذیرفتنی نیست، چه؛ داور بایسته نیست خود سامان دهنده قرارداد پایه باشد و پذیرش داوری و رسیدگی به چالش میان دوسو و دادن رأی شایسته است.

۲- قاعده فراغ دادرسی و امکان سنجی گسترش آن به داوری

دادگاه در ادامه استدلال خود در راستای گسیختن رأی داور چنین می‌گوید: «در ثانی یکی از اصول و قواعد مشترک مرجع داوری و مرجع قضایی رعایت قواعد فراغ داوری می‌باشد داور با صدور رأی در موارد اختلافی طرفین قرارداد حق صدور رأی مجدد ندارد، مگر صدور رأی اصلاحی آن‌هم با شرایط خاص مقرر در ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م. که صدور رأی دوم علی‌رغم تنظیم صورت‌جلسه با خواهانها فاقد وجاهت قانونی بوده و از اختیارات داور نیست چه آن‌که داوری از امور استثنایی است و تابع قواعد و مقررات داوری می‌باشد.»

بر بنیاد قاعده‌ای که در حقوق رم نیز پذیرفته شده بود، دادرسی پس از صدور رأی، توانایی

دادرسی را از دست می‌داد و حتی با همداستانی دو سو نیز نمی‌توانست رأی خود را دیگر کند، این قاعده در ماده ۱۵۵ قانون پیشین آیین دادرسی مدنی آشکارگویی شده بود، اما در قانون کنونی هیچ ماده‌ای به روشنی بدان اشاره نکرده است. شاید بتوان از ماده ۸ قانون کنونی، به گونه‌ای قاعده فراغ دادرس را آن‌جا که تغییر حکم را به دست دادگاه صادرکننده رأی تنها در زمینه‌های پیش‌بینی شده در قانون دانسته برداشت کرد. بر قاعده فراغ دادرس استثنائاتی وارد است. در حقیقت دادگاه پس از صدور حکم یا قرار قاطع تحت شرایطی می‌تواند آن را تصحیح کند و یا در صورت اجمال یا ابهام آن را تفسیر کند و یا در پی اعتراض دادباخته غایب و یا اعتراض ثالث و یا اعاده دادرسی به دعوی که منتهی به حکم یا درموردی رأی قاطع گردیده تحت شرایطی دوباره رسیدگی کند.^۱ این‌که قاعده فراغ دادرس در رسیدگی داوری نیز چون رسیدگی دادگاهها روان است یا خیر، خود جایگاه اندیشه است. در هیچ یک از ماده‌های قانون، اشاره‌ای به روان بودن قاعده فراغ دادرس در داوری نشده است و این اظهار دادرس رأی دهنده که قاعده فراغ دادرس یکی از قواعد مشترک دادرسی و داوری است، پشتوانه و مستند قانونی ندارد. از نگاه نگارنده، داور می‌تواند با خواست دو سوی داوری، رأی نخستین خود را دگرگون کند و حتی رأی تازه‌ای ناهمسو با آن بدهد. ماده ۴۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی به روشنی ناهمسانی رأی داور با دادگاه را هویدا می‌کند. برپایه این ماده: «هرگاه طرفین رأی داور را به اتفاق به‌طور کلی و یا قسمتی از آن را رد کنند، آن رأی در آن قسمت مردود بلااثر خواهد بود.» کنشی که دو سو درباره رأی صادر شده از دادگاه توانا به انجام آن نیستند. این آشکارسازی ناپذیرایی درباره همه یا بخشی از رأی داور می‌تواند به هرگونه‌ای ابراز شود و قانون‌گذار در مقام بیان، شیوه خاصی را برای ابزار آهنگ در این‌باره اعلام نکرده است، بنابراین کنش دو سو نیز می‌تواند اقاله کلی یا جزئی رأی داور را نوید دهد. پس صرف این‌که داور دو رأی در یک موضوع صادر کرده، رأی دوم را بی‌ارزش نمی‌کند،

۱. شمس، آیین دادرسی مدنی پیشرفته، جلد دوم، شماره ۴۳۵ تا ۴۳۸.

بویژه آن‌که همان‌گونه که در رأی دادگاه نیز آمده است، صورت‌جلسه‌ای مبنی بر پذیرش داوری نیز امضا شده است، به نظر می‌رسد طرفین با پذیرش داوری برای بار دوم در همان موضوع، از رأی نخست صادره داور در آن موضوع عدول کرده و کنش‌مندان آن‌را اقاله کرده‌اند. در این خصوص اکثریت دادرسان مجتمع شهید بهشتی تهران نظر داده‌اند: «تازمانی که رأی دوم ابطال نشده است قابل اجرا است.» و نظریه اقلیت نیز این است که: «با صدور رأی اولی قادر به صدور رأی دومی نبوده است فلذا به لحاظ عدم اعتبار رأی دومی قابل اجرا نیست.» بنابراین این بخش از استدلال دادرس رأی دهنده از نگاه نگارنده درست نیست.

۳- بایستگی پاس‌داشت بنیادهای دادرسی در داوری و پیامد پاس‌نداشتن آن

دادگاه در بخش دیگری از استدلال خویش به پاس‌نداشتن بنیادهای دادرسی به‌دست داور اشاره کرده و آن را دستاویزی برای بی‌ارزشی رأی داور دانسته است و این چنین می‌گوید: «..... علاوه بر آن رأی اولیه نیز بدون رعایت اصل تناظر و اصل حق دفاع بر خواهانها صادر شده است، به موجب اصول حاکم بر دادرسی داوری در صورتی که داور اصول دادرسی را که به‌منزله تضمین‌کننده برابری طرفین و داور در هر نوع دادرسی رعایت نکند رأی او غیرمعتبر تلقی خواهد شد.»

از بنیادها و ستونهای دادرسی تعریفهای گوناگون و پرشماری شده است، از جمله گفته شده: «منظور از اصول اجباری یا اساسی دادرسی اصولی است که رعایت آن از جانب داوران و طرفین اختلاف ضروری است و توافق برخلاف آن بی‌اثر است و عدم رعایت آنها از جانب داور یا طرفین، ضمانت اجراهای شدیدی به دنبال خواهد داشت.»^۱ آن‌چه از این تعریف برداشت می‌شود این است که بنیادهای دادرسی از قواعد دستوری بوده و همداستانی ناساز با آن کارساز نیست و پاس‌نداشتن آن می‌تواند دستاویز گسیختن رأی

شود. همچنین گفته شده: «اصول دادرسی قواعد و مقرراتی است که عدم رعایت آن به حقوق افراد خلل وارد می‌آورد، در حقیقت اصول دادرسی به اصل تناظر برمی‌شود و رعایت آن هم برای دادگاهها و هم داوران الزامی است.»^۱ برپایه این تعریف می‌توان پاس‌داشت بنیادهای دادرسی به دست داور را حق دوسوی پیکار دانست و آنرا جزو قواعد موجد حق دسته‌بندی کرد. یا این‌که گفته شده: «اصول دادرسی بسان پایه‌ها و ستونهای مستحکم ساختمان عظیم آیین دادرسی است که در زیر انبوهی از تزینات گچ و شیشه و کاشی، که همانا مقررات تشریفاتی و غیرتشریفاتی می‌باشند پنهان شده‌اند و دادرس باید با باریک بینی وجود آنها را در لابه لای مواد قانونی لمس کند و در گویایی یک دادرسی منصفانه مورد توجه قرار دهد.»^۲ نویسنده‌ای دیگر «اصول دادرسی را بنیانها و نهادهای اساسی دانسته است که در هر نظام حقوقی بر مقررات حاکمیت دارد و مواد قانونی منبعث از آن اصول است.»^۳

برخی نویسندگان نیز با دست‌یازی به نمونه‌ها به شناسانش بنیادهای دادرسی پرداخته‌اند، از جمله نویسنده‌ای بیان داشته «اصولی همچون بی‌طرفی، حق‌دفاع، تناظر و برابری اصحاب دعوا کم‌شبهه‌ترین اصول حقوقی دادرسی‌اند و در اصول فراملی دادرسی نیز مدون گردیده‌اند.»^۴

از نگاه نگارنده اصول دادرسی هنجارهایی است که پاس‌داشت آن در یک دادرسی دادگرانه بایسته بوده و پاس‌نداشتن آن، به‌شوند تازش به حقوق شناخته شده دوسوی پیکار می‌تواند دستاویزی برای گسیختن رأی داور باشد. قانون‌گذار ایرانی در پاره‌ای موارد پاس‌داشت تشریفات دادرسی را بایسته ندانسته است،

۱. علوی، ۱۳۹۵، ۴۰.

۲. شاه‌چراغ، ۱۳۸۹، ۱۶.

۳. مهاجری، ۱۳۸۷، ۳۸.

۴. محسنی، ۱۳۸۴، ۱۰۷.

اما همواره اجرای بی‌کم‌وکاست بنیادهای دادرسی را درنگ‌ناشته و ضمانت اجرای سنگین برای پاس‌نداشتن آن پیش‌بینی کرده است. برخی کشورها حتی پا را فراتر نهاده و برخی اصول دادرسی را در ارتباط با حقوق طبیعی معرفی کرده‌اند.^۱ از نگاه یکی از استادان: «مراد از تشریفات دادرسی، مجموعه قواعد شکلی است که دادگاه و اصحاب دعوا را برای رسیدگی به ماهیت دعوا آماده می‌کند. این تشریفات همواره به رسیدگی و دادرسی دادگاه انتظام می‌بخشد.»^۲ برخی نویسندگان نیز معیارهایی در راستای بازشناخت اصول از تشریفات دادرسی پیش‌نهاده‌اند، که عبارتند از: «۱- مراسم محاکمه که در احقاق حق تأثیری ندارد. ۲- مقرراتی که به راحتی قابل حذف و تعدیل‌اند و به بیخ و بن مسأله عدالت مربوط نمی‌شوند. ۳- مقرراتی که مربوط به نحوه رسیدگی به ادعای مدعی، استماع دفاع مدعی‌علیه و دلایل می‌شوند. ۴- مقرراتی که اصول دادرسی محسوب نمی‌شوند.»^۳

در هیچ‌یک از دو قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۲۹ قمری و قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ شمسی، اصلی زیر این فرنام یا فرنام همسانی آشکارا بیان نشده است. در قانون جدید آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ نیز هیچ نصی به این اصل ویژگی نیافته است. اما با بررسی مقررات مزبور و آراء دیوان عالی کشور، اهمیت و پذیرش این اصل توسط قانون‌گذار ایرانی مستفاد می‌شود.^۴

امروزه اتفاق نظر وجود دارد که این اصل یکی از اصول بنیادین دادرسی است و بر همه رسیدگی‌ها اعم از قضایی و غیرقضایی بار می‌شود. «اصل تناظر چون مربوط به اصل حق دفاع است، رعایت آن منحصر و محدود به شیوه خاصی از دادرسی نیست و هر جا

۱. شمس، پیشین، ۱۰۲.

۲. نهرینی، ۱۳۹۸، ۳۸.

۳. محسنی، ۱۳۸۵، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۴. شمس، ۱۳۸۱، ۶۷.

رسیدگی باشد باید رعایت شود، خواه قضایی باشد، خواه اداری یا حسبی.^۱ راست است که داور ملزم به رعایت تشریفات دادرسی نیست، اما باید بنیادهای دادرسی و آیین‌هایی را که مقدمه اجرای بنیادهای دادرسی است پاس بدارد و بنابراین پاس‌داشت اصل تناظر بر داور الزامی است.

رویه دادگاهها نیز به این مهم نگاهی ویژه داشته است، از جمله در حکم شماره ۲۲-۱۳۲۷/۵/۴۳۴۲ دیوان کشور آمده است: «حق دفاع مدعی‌علیه جز اصول اساسی دادرسی می‌باشد.» همچنین در حکم شماره ۸۱۵-۱۳۰۹/۱۰/۲۵ صادره از محکمه عالی انتظامی قضات آمده است: «در جریان محاکمه بین متداعیین، یکی از اصحاب دعوا سندی که مشعر بر حقانیت او باشد ابراز کرده و دادگاه قبل از آن‌که آن را به طرف ابلاغ و مطابق اصول نسبت به آن رسیدگی به عمل آورد، مستند حکم قرار داده، تخلف است.»^۲ در رأی شماره ۱۳۷۹-۱۳۲۸/۷/۲۷ شعبه چهارم دیوان عالی کشور نیز آمده است: «در صورتی که در دادخواست بدوی خواسته خواهان کالایی با قیمت معین تعیین شده باشد و در اولین جلسه دادگاه که خوانده غایب بوده، قیمت کالای مزبور زیادت‌تر تعیین شود، بایستی این موضوع به خوانده ابلاغ شود و عدم توجه به این قسمت موجب نقض حکم خواهد بود.»^۳

۴- بایستگی موجه و مدلل بودن رأی داور و پیامد پاس‌نداشتن آن

دادگاه در بخش پایانی توجیه رأی خویش به پاس‌نداشتن فرمان ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی درباره بایستگی توجیه و تدلیل رأی، اشاره کرده و آن را دستاویز ناهمسویی رأی داور با قانون‌های موجد حق ارزیابی کرده است و چنین می‌گوید: «...ثالثاً رأی داوری همان‌طوری که خواهانها مفصلاً بیان داشتند موجه و مستدل نیست و در صورتی

۱. محسنی، ۱۳۸۵، ۱۰۲.

۲. شهیدی، ۱۳۴۰، ۱۶۹.

۳. متین، پیشین، ۳۳۱.

که موجه و مستدل نباشد به دلالت ماده ۴۸۲ قانون خلاف موجد حق است.»
ماده ۴۸۲ با گویشی دستوری اعلام می‌دارد: «رای داور باید موجه و مدلل بوده و خلاف قوانین موجد حق نباشد.» بر پایه اصل ۱۶۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.» این نکته در ماده ۶ لایحه تشکیل دادگاههای عام مصوب ۱۳۷۳ نیز منعکس شده بود: «قرارها و احکام دادگاهها باید مستدل بوده و مستند به شرع یا اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشای رأی به طور کلی و عموم موجب محکومیت انتظامی تا درجه چهار خواهد بود.»

باید دانست که خویش‌کاری استدلال در رای، کران‌مند به دادگاهها نیست و همه مراجع قضایی باید از آن پیروی کنند و حتی مرجعهای ویژه اداری نیز جدای از این امر نخواهند بود، از جمله ماده ۲۴۸ قانون مالیاتهای مستقیم مصوب ۱۳۶۶، هیاتهای حل اختلاف مالیاتی را مکلف کرده تا در موارد اعتراض مؤدیان، موجه و مدلل رأی بدهند. به همین خاطر است که استادی به درستی گفته است: «مستدل بودن آراء دادگاهها از جمله مواردی است که می‌توان به جرأت از آن به عنوان ارکان رأی یاد کرد. رأی دادگاه بدون برخوردارگی از جهات و مبانی استدلالی هیچ ارزشی ندارد.»^۱

منظور از «موجه» و «مستدل» بودن رأی این است که دادرس یا داور باید برای رسیدن به نتیجه تلاشی بایسته داشته باشد و نگاه خود در رأی را همراه با استدلال حقوقی، منطقی یا عقلی ذکر کند، به گونه‌ای که انسان بی‌طرف، با خوانش رأی به روشنی دریابد که دادرس برای رسیدن به آن نتیجه، چه راهی را طی کرده و چه اقداماتی را انجام داده و به چه جنبه‌هایی از دعوا توجه کرده و آیا تلاش او قانع‌کننده است یا خیر؟ اما منظور از مدلل بودن به کارگیری ادله ابرازی طرفین و نتیجه تحقیقات قانونی انجام شده توسط

قاضی در راستای اثبات نتیجه رأی است.^۱

مسلم است داور یا هر شخص دیگری که می‌خواهد اعلام عقیده و نظر کند، در درون خود می‌داند که چگونه این استنباط را کرده است و به چه دلیل به این عقیده دست یافته است، اما مسأله مهم درباره رأی دادرس و داور این است که چگونه این دست‌یابی را آشکار کند. بنابراین داور نمی‌تواند به طور ذهنی استدلال کند و تنها نتیجه استنباط ذهنی خود را به عنوان رأی بنویسد. داور باید به گونه‌ای رأی صادر کند که برای فهم آن نیازی به حضور و توضیحات خودش نباشد و هرکس که رأی را بخواند متوجه شود که مقدمات و مبانی و محتوای آن چیست.^۲

در رأی داوری باید مبانی رأی ذکر شود. مقصود از مبانی رأی، روش استدلال و کلاً طریقه‌ای است که داور را به رأی قاطع رهنمون ساخته است. این طریق می‌تواند وجود ادله مستقیم اثبات دعوا چون اقرار باشد. داور مکلف به اعلام دلایلی است که پایه استدلالش را ساخته‌اند، این امر می‌تواند در قالب ذکر و توضیح مختصر ادله باشد، می‌تواند بر تائید ادعای خواهان، رد آن، پذیرش جزئی ادعای وی و... باشد؛ ولی در هر حال باید به لحاظ خواسته دعوا، ادعاها و دفاعیات طرفین و مبتنی بر ادله موجود در پرونده باشد.^۳

موضع بیشتر قوانین ملی داوری درباره عدم توجیه و تعلیل آراء روشن نیست. برای نمونه قانون آیین دادرسی مدنی ایران با وجود آن‌که در ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی بر بایستگی موجه و مدلل بودن رأی داوری پافشاری و آشکارگویی می‌کند و با استفاده از واژه «باید» آنرا خویش‌کاری و بایسته‌کاری داوران می‌داند، اما در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی که دستاویزهای بی‌ارزشی رأی را برمی‌شمارد اشاره‌ای به این جهت

۱. امینی و منصور، پیشین، ۳۲

۲. یوسف زاده، ۱۳۹۵، ۱۶۲

۳. کریمی و پرتو، پیشین، ۲۰۸ و ۲۰۹

نمی‌کند. این موضع ناروشن در قانون داوری تجاری بین‌المللی نیز وجود دارد، در این قانون نیز مدلل و موجه نبودن آراء داوری به روشنی از موجبات ابطال یا بطلان رأی داوری شمارش شده در موارد ۳۳ و ۳۴ این قانون شناخته نشده‌اند. در این‌باره دو دیدگاه وجود دارد: برخی چنین رأی را که تهی از توجیه و تدلیل است به دلیل ناسازی با نظم عمومی و قواعد آمره از اساس باطل می‌دانند.^۱ همچنین گفته شده است صدور رأی داوری غیرمدلل در کشوری که رأی باید مدلل باشد مخالف نظم عمومی است، در بند ۲ ماده ۳۴ قانون داوری تجاری بین‌المللی که موارد بطلان اساسی رأی داور را بر می‌شمارد، مخالفت با نظم عمومی از زمره این موارد است و بنابراین چنین رأی به واسطه مخالفت با نظم عمومی از اساس باطل و غیرقابل اجراست.^۲

در برابر دیدگاه نخست، گروهی باور دارند اگر رأی داور موجه یا مدلل نباشد، حقی خصوصی نقض شده و رأی از پایه باطل نیست، بلکه به‌خواست داوری‌باخته ابطال‌شدنی است. بنابراین رأی ناموجه و نامدلل، اگر با شکایت داوری‌باخته در بازه زمانی قانونی همراه نشود، می‌توان این عدم شکایت را دلیل رضایت وی دانست و بر درستی و امکان اجرای رأی نظر داشت. لذا نباید آراء داوری ناموجه و نامدلل را در ردیف آراء از اساس باطل آورد. نویسنده‌ای دیگر نیز با این که لزوم استدلال در متن رأی را از قواعد دستوری دانسته است، اما چنین رأی را ابطال‌پذیر می‌داند.^۳ از نگاه نگارنده بایستگی توجیه و اقناع طرفین از رأی داوری، از حقوق طرفین است و رأی که حق قانونی طرفین را نادیده گرفته باشد، تنها به‌خواست داوری‌باخته گسست‌پذیر است، باورمند بودن بر بطلان کامل رأی به دلیل نبود آشکارگویی قانونی و تفسیر به سود داوری، از نگاه نگارنده سختگیرانه، بی‌مبنا و غیرقابل دفاع است.

۱. نصیری و شهابی، ۱۳۹۵، ۱۱۳

۲. خزاعی، پیشین، ۱۱۲

۳. امیرمعزی، پیشین، ۵۴۰

نتیجه:

۱- رأی داوری مورد بررسی در کلیت به درستی صادر شده است اما علل موجهه رأی جملگی درست نیستند و هریک محل بررسی و اندیشه هستند.

۲- برخلاف نگاه دادگاه صادرکننده رأی، گزینش داوران و گرفتن پذیرش آنها همزمان با سامان‌دهی قرارداد بایسته نیست و میان پذیرش شیوه رسیدگی داوری با گزینش داوران دگرمانی وجود دارد. بر همین بنیاد است که داوری را به مطلق (رها) و مقید (بند دار) بخش کرده‌اند و درگونه نخست آهنگ دوسو تنها پذیرش رسیدگی از راه داوری است و داور یا داوران نشانزدی گزینش نمی‌شوند و درگونه دوم همداستانی بر داوری به شرط داوری کس یا کسان ویژه‌ای است که دو سو داوری و میانداری آنان را پذیرفته‌اند و نه مطلق داوری به دست هر کس.

۳- ناساز با نگاه دادرسی دهنده رأی، قاعده فراغ دادرسی آن‌گونه که در رسیدگی دادرسان دادگاههای دولتی پذیرفته است درباره رسیدگی داوران پذیرفته نیست و در قانون بازداشتگی در رسیدگی دوباره یا چند باره داور یگانه به اختلاف دو سو آشکارگویی نشده است و افزون بر آن دادن دو رأی از داور در یک موضوع اگر با باشندگی و آگاهی دو سو باشد می‌تواند اقاله کنش‌مندانه رأی نخست تلقی شود و رأی دوم را که واپسین خواست دو سوست استوار دارد، بنابراین دیدگاه دادرسی گرامی به این گونه که داور با دادن رأی نخستین مشمول فراغ شده و توان دادن رأی دیگر در آن باره را ندارد با مقررات داوری همخوان نیست.

۴- دادرسی به درستی پاس نداشتن بنیادهای دادرسی از جمله بنیاد رویارویی (اصل تناظر) و بنیاد پدافند (حق دفاع) را دستاویزی برای نادرستی دانستن رأی داور دانسته است، طرفین باید از فرایند داوری آگاه بوده و توان باشندگی در رسیدگی و پیش نهادن دلایل خود و دفاع از خود را داشته باشند، رایی که بدون پاس‌داشت این اصول بنیادین صادر می‌شود، بی‌گمان سزاوار گسیختن است.

حسن کیا

۵- برخورداری از رایى موجه و مدلل حق دو سو است، اما از نگاه ما رآى ناموجه و نامدلل از بنیاد تباه نیست و دادباخته باید در اعتراض خود آن را گفته و از دادگاه بی‌اعتباری آن را بخواهد و دادگاه نمی‌تواند خودسرانه رآى ناموجه و نامدلل را تباه سازد یا از دادن دستور انجام آن سرباز زند، در این رآى گویا دادباخته به این امر استناد کرده است و اگر رآى داور فاقد توجیه و تدلیل بسنده بوده باشد، تصمیم دادگاه در این بخش درست خواهد بود.



منابع:

۱. امیرمعزی، احمد (۱۳۹۵)، داوری بین‌المللی در دعاوی بازرگانی، چاپ پنجم، تهران، دادگستر.
۲. امینی، عیسی و منصور، عباس (۱۳۹۷)، موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی به رویه قضایی، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال ششم، شماره ۲۲.
۳. بروجردی عبده، محمد (۱۳۸۱)، اصول قضایی و جزایی دیوان عالی کشور، تهران، چاپ اول، انتشارات رهام.
۴. خزاعی، حسین (۱۳۸۶)، رأی داور در حقوق داخلی و تجارت بین‌الملل، پاییز، فصلنامه حقوقی مجله حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷.
۵. شاه‌چراغ، سید حسن (۱۳۸۹)، معیارهای تمیز اصول دادرسی از تشریفات در رسیدگیهای حقوقی، مجله تعالی حقوق، شماره ۷.
۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، اصل تناظر، پاییز، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۵ و ۳۶.
۷. شمس، عبدالله (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ دهم، تهران، انتشارات دراک.
۸. شهیدی، موسی (۱۳۴۰)، موازین قضایی، تهران، چاپخانه علمی.
۹. صدرزاده افشار، حسن (۱۳۷۲)، نگاهی به قوه قضائیه و لزوم توجه رأی در دادگاههای بلژیک، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۰.
۱۰. علوی، سیدسعید (۱۳۹۵)، بررسی اصول و تشریفات دادرسی در داوری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۱۱. کریمی، عباس و پرتو، حمید رضا (۱۳۹۵)، حقوق داوری داخلی، چاپ چهارم، تهران، نشر دادگستر.
۱۲. کلی، جان (۱۳۹۸)، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، برگردان محمد راسخ، چاپ اول، تهران، نشر نی.
۱۳. مارتین، ریموند (۱۳۹۵)، اصول راهبردی دادرسی مدنی، برگردان اسماعیل شایگان، چاپ اول، نشر میزان.
۱۴. متین، احمد (۱۳۸۱)، مجموعه رویه قضایی (قسمت حقوقی)، چاپ اول، تهران، انتشارات رهام.

پاسداشت اصول دادرسی در داوری / ۴۴۵

حسن کیا

۱۵. محسنی، حسن (۱۳۸۵)، مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی، مجله کانون وکلا، شماره ۱۹۲ و ۱۹۳.
۱۶. محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه (جلد سوم بخش قضایی)، ۱۳۷۷، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علوم انسانی.
۱۷. مصلحی، جلال (۱۳۸۴)، حدود مداخله دادگاههای ملی بر روند داوری، فصلنامه پژوهشی حقوق عمومی، شماره ۱۶، دوره ۷.
۱۸. مهاجری، علی (۱۳۸۵)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد یکم، تهران، انتشارات فکرسازان.
۱۹. نصیری، ماهور و شهابی، شهاب (۱۳۹۵)، الزام مرجع داوری به رعایت قوانین موجود حق، چاپ اول، تهران، انتشارات مجد.
۲۰. نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۱، تهران، چاپ دوم، انتشارات گنج دانش.
۲۱. نهرینی، فریدون (۱۳۹۸)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، تهران، چاپ اول، انتشارات گنج دانش.
۲۲. هولتزمان، هوارد (۱۳۸۱)، داوری در ایالات متحده آمریکا، برگردان علی قاسمی، فصلنامه دیدگاههای حقوقی دانشکده علوم قضایی، شماره ۲۵.
۲۳. یوسف زاده، مرتضی (۱۳۹۵)، آیین داوری، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Preservation of Principles of Procedure in Arbitration

(A Critique of the Judgment Made by Branch 206 of the Tehran General Civil Court)

Hassan Kia¹

Abstract:

The judgment of the Branch 265 of the Tehran General Civil Court deserves to be praised due to its attention to the grounds for annulment of arbitration award not explicitly mentioned in the law.

This judgment is accurate and correct where it considers protection of the fundamental principles of civil procedure in arbitration to be mandatory and where it points out the need for the arbitrator's award to be justifiable and well-argued and considers non-compliance as grounds to annul the arbitrator's award, and the fact that these matters are among the rights of the people involved in arbitration, ignoring them is against the regulations that are the source of the rights of the people and therefore the right that the legislator has recognized for the people is neglected and this is in accordance with Article 489 (1) of the Civil Procedure Code.

So, the honorable judge has followed the right path both in finding the relevant arguments and in adapting them to the law. However, from the author's point of view, where the arbitrator has twice rendered the award, the said judge who has considered it inconsistent with the doctrine of *functus officio*, extending the aforementioned doctrine to arbitration without its having been explicitly stated in the law, has not taken the right path. The doctrine of *functus officio*, as it is applied in court proceedings, does not apply to arbitration.

Moreover, since arbitration is based on the request of both parties it is free from the restrictions that govern state court proceedings. For this reason, the parties can even reject the arbitrator's award in whole or in part by mutual agreement. Comparing judicial proceedings to

1. Ph.D. in Private Law from Azad University, Central Tehran University and Lecturer, Email: hassan.kia.law@gmail.com

حسن کیا

arbitration and extending its provisions to the latter, specially without the clarification of the legislator is a dubious position and from the author's perspective, unjustifiable.

KeyWords: *rules of procedure, grounds not explicitly stated, functus officio of the arbitrator, being justifiable, being well-argued.*

